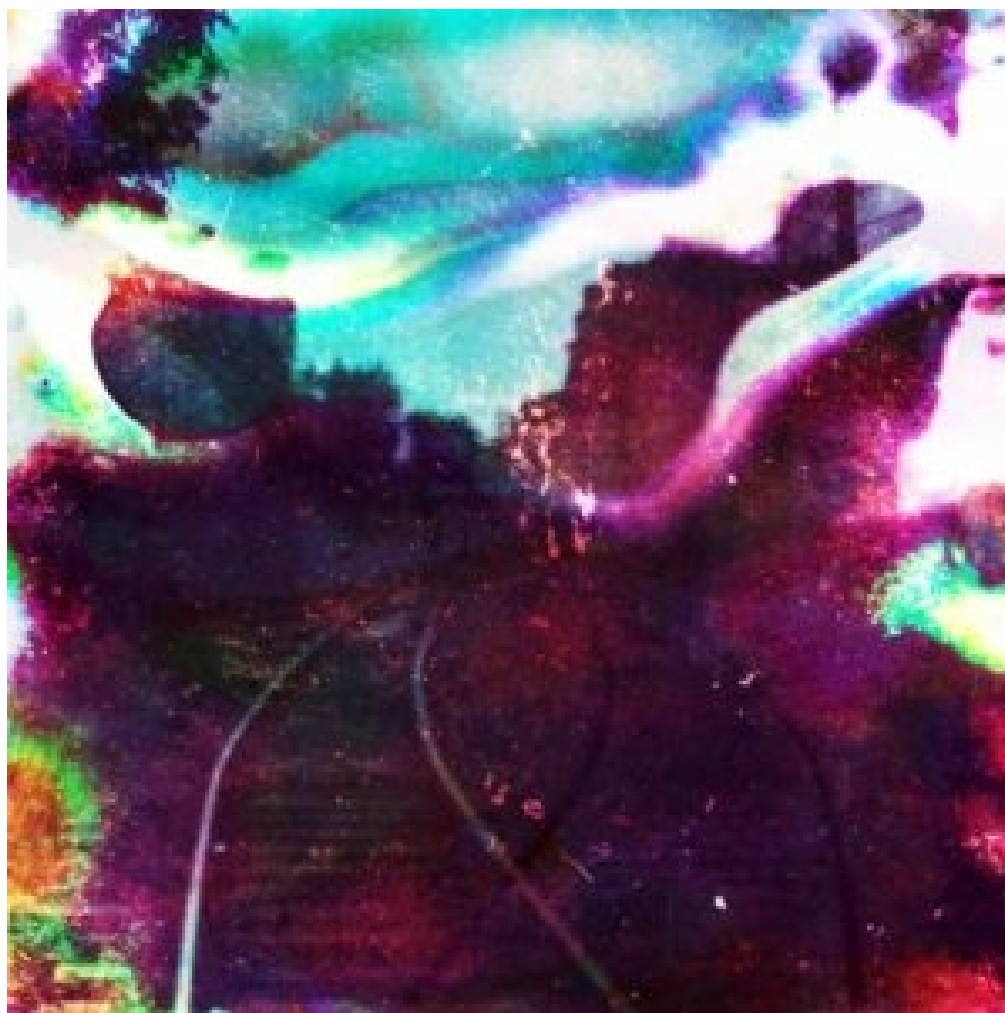


## درباره‌ی وجه تاریخی بحران کرونا

و

## بحران زوال سرمایه‌داری



امین حسوری

فروردین ۱۳۹۹

## درباره‌ی وجه تاریخی بحران کرونا و بحران زوال سرمایه‌داری

امین حسوری

[دریافت مقاله در فرمت «ورد»](#)

### درآمد

اکنون که همگان به‌سادگی از «بحران کرونا» سخن می‌گویند، جا دارد از خودمان بپرسیم: «بحران چیست؟». منطقاً زمانی می‌توان از بحران سخن گفت که نظم عادیِ امور یا نظامی که شالوده‌ی بازتولید زندگی جمعی‌ست، مختل گردد. با این حال، معیار متعارفِ امروزی برای تصدیق وقوع بحران، شاخص‌های اقتصادی بازار بورس است: در مواقع بروز برخی تلاطم‌های حاد اجتماعی در مقیاسی جهانی، بعضاً شاخص‌های بورس سقوط می‌کنند و وقوع بحران رسمیت می‌یابد. در عوض، وقتی این شاخص‌ها نوسانات نزولی حادی را نشان نمی‌دهند، این تصور القا می‌شود که «اوضاع، عادی‌ست»؛ درحالی که همین «اوضاع عادی» معین ممکن است با رنج‌های شدت‌یافته‌ای برای بخش قابل‌توجهی از مردم جهان یا فشارهای فوق‌العاده‌ای بر روی طبیعت توأم باشد. مساله اینجاست که سنجش اقتصادی بحران تنها نسبت به شرایطی حساس است که چرخه‌های اقتصادی کلان و معطوف به انباشت ثروت دچار وقفه یا اختلال می‌گردند. و از آنجا که تجمیع رنج‌های بشری و تخریب‌های زیست‌محیطی معمولاً در روندی تدریجی انجام می‌گیرند و (جز در مناطق محدودی از جهان) در میانگین جهانی خویش عموماً دچار افزایش شدید و ناگهانی (کوتاه‌مدت) نمی‌گردند، غالباً اختلال حادی در چرخه‌های کلان اقتصادی ایجاد نمی‌کنند. در همین راستا، زمانی که -مثلاً- مردم یک یا چند کشور در کشاکش جنگ‌های داخلی یا خارجی یا در اثر فجایع زیست‌محیطی شرایط اسفانگیز و فاجعه‌باری را تجربه می‌کنند، وقوع «بحران» به رسمیت شناخته نمی‌شود، چراکه اقتصاد جهانی آشفستگی خاصی را تجربه نمی‌کند (مردم یمن و سوریه چندین سال متوالی در چنین شرایطی به سر بردند، بی‌آنکه جهان دچار «بحران» گردد). بدین ترتیب، «بحران کرونا» هم می‌توانست واقعا در معنای متعارف کلمه بحران شمرده نشود، اگر به‌واسطه‌ی تهدید عینی سلامت عمومی<sup>۱</sup>

۱. بسیاری به‌درستی اظهار می‌دارند که تعداد مرگ‌ومیر سالانه‌ی ناشی از برخی بیماری‌های دیگر (یا حتی سایر عوامل مرگ‌آور، مثل تصادفات رانندگی) به‌مراتب بیشتر از ویروس کرونا است و از آنجا نتیجه می‌گیرند که درخصوص خطرات بیماری کرونا (احیاناً با اهدافی معین) اغراق شده است. در پاسخ باید گفت آنچه گسترش ویروس کرونا را به یک تهدید سلامت عمومی در

در مقیاسی جهانی (خصوصاً در سپهر «شمال جهانی»)، روندهای جهانی تولید<sup>2</sup> و مصرف و لذا چرخه‌های کلان اقتصادی مختل نمی‌شد. پس، این واقعیت که امروزه صاحبان قدرت، هم‌صدا با طیف‌های سیاسی مخالف نظم بورژوازی، وضعیت فعلی را «بحرانی» توصیف می‌کنند، ناشی از آن نیست که معیار متعارف بازشناسی بحران از سنجهی اقتصادی به سنجه‌های مبتنی بر تشدید فوق‌العاده‌ی رنج بشری یا فشار فوق‌العاده بر طبیعت چرخش یافته است. بنابراین، در دل این هیاهویی که همگان از ضرورت «همبستگی» برای حفظ سلامت عمومی سخن می‌گویند، نباید فراموش کنیم که وضع بشری یا سپهر اجتماعی همچنان تحت سیطره‌ی سپهر اقتصادی و اولویتهای آن قرار دارد.

در این نوشتار می‌کوشم ضمن وارسی مختصر نسبت بحران کرونا با رویکرد سرمایه‌دارانه به طبیعت، بحران فعلی را در متن بحران بزرگ‌تری قرار دهم که در دهه‌های اخیر به موازات افول و دگرگونی سرمایه‌داری شاهد آن بوده‌ایم و در ادامه، نقبی خواهم زد به امتدادهای محتمل این بحران و امکانات مادی تحقیق سوژه‌گی جمعی در متن آن.

## ۱. آیا بحران کرونا ریشه‌ای تاریخی دارد؟

فراگیری بحران کرونا و خطرات فزاینده‌ی آن چنان همه را درگیر و مستاصل ساخته و به تکاپوی بقا واداشته است که سویی‌ی زمانی این بحران در سایه‌ی حضور برجسته‌ی آن در «زمان حال» پوشیده مانده است. بحران کرونا به دلیل گسترش سریع جغرافیایی‌اش، در بُعد مکانی همچون امری «جهانی» پدیدار شد و از این طریق جهانی‌بودن وضعیت بشری را (به‌رغم نفوذ کارکردهای دیرین ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی) برای بسیاری از ساکنین زمین تاحدی ملموس ساخت (گیریم موقتی)؛ ولی سویی‌ی زمانی این بحران یا تبار تاریخی آن بسیار کمتر از اهمیت حیاتی‌اش برجسته شده است؛ حال آن‌که، وظیفه‌ی تحلیل انتقادی، تصریحی‌ساختن امر تلویحی است. کرونا از آسمان نازل نشد؛ اما نسبت‌دادن خاستگاه پیدایش آن به شهر ووهان چین (یا عادت‌های غذایی مردم چین و حتی پیوند دادن این عادت‌ها به رونق بازار حیوانات وحشی) توسل‌جستن به مکان/جغرافیا برای طفره‌رفتن از پرسش مربوط به زمان/تبار تاریخی این بحران است. در گستره‌ی گفتارهای مین استریم، بسیاری از مفسران می‌خواهند خاص‌بودگی و یکتایی بحران کرونا را

---

سطح جهانی بدل کرده است، نرخ همه‌گیری (سرعت گسترش مکانی و بینا-انسانی) بالای آن و نبود راهکاری شناخته‌شده برای پیش‌گیری از آن و یا درمان آن است. طوری‌که، در یک بازه‌ی زمانی کمابیش نامعلوم، علی‌الاصول هیچ‌کسی بر روی کره‌ی خاکی از آن ایمن نیست یا هرکسی به‌طور بالقوه می‌تواند قربانی این پاندمی باشد.

۲. مختل شدن «زنجیره‌های جهانی تولید کالا» یا زنجیره‌های عرضه در جریان گسترش پاندمی کرونا، بار دیگر اهمیت بی‌بدیل مقوله‌ی «تولید» در بازتولید نظم اقتصادی-اجتماعی مسلط را یادآور می‌شود. اهمیت این مساله در آن است که طی دهه‌های اخیر نخله‌های فکری و گفتمانی مختلف (از جمله در گستره‌ی چپ) با تکیه بر ارتقای چشم‌گیر جایگاه سرمایه‌ی مالی و یا کار دانش‌محور (یا حتی اطلاعات) در دنیای امروز، عملاً مقوله‌ی تولید را برای توضیح مناسبات کنونی کمابیش منسوخ و بی‌ربط (irrelevant) قلمداد می‌کردند

برجسته نمایند (همانند یک اختلال بیرونی در دل یک نظم سیستمی)؛ برای مثال، با استناد به مقاله‌ای از دانشمندان چینی که حدود یک‌سال پیش نسبت به خطر شیوع یک اپیدمی ویروسی جدید از شهر ووهان چین خبر داده بودند؛ حال آن‌که تنوع گونه‌های خفاشی در چین ابداع پدیده‌ی جدیدی نیست<sup>۳</sup>. در نتیجه، بُعد زمانی پیدایش این بحران همچنان واکاوی نشده باقی می‌ماند. در حالی که موضوع اساسی و تعیین‌کننده‌ای که باید در سپهر عمومی مساله‌سازی گردد، دلایل ظهور تهدیدآمیز بیماری‌های نوینی است که با مرز بیولوژیکی شکننده‌ی بین جوامع انسانی و قلمرو حیات وحش پیوند دارند؛ بیماری‌های همه‌گیری که بسامد ظهور آنها افزایش یافته، با سرعت عجیبی انتقال می‌یابند و نوع بشر نسبت به آنها به طرز مشهودی آسیب‌پذیر است. این پدیده (که فی‌نفسه تازگی ندارد) را نمی‌توان تحت‌عنوان جهشی «غیرطبیعی» در سازوکارهای معمول طبیعت توضیح داد، بلکه باید ریشه‌های آن را در مسیر پویای تاریخی جوامع مدرن و مختصات امروزی حیات سرمایه‌دارانه جستجو کرد:

بخش عمده‌ای از این میکروبا [شامل ویروس‌ها، باکتری‌ها و قارچ‌ها] در کالبد این حیوانات [وحشی] زندگی می‌کنند، بدون اینکه آسیبی به آنها برسانند. مساله جای دیگری است: با جنگل‌زدایی، شهرسازی و صنعتی‌شدن لگام‌گسیخته، ما امکان کافی به این میکروبا داده‌ایم که به بدن انسان رسیده و با آن سازگار شوند. نابودی محیط زیست نسل شمار روزافزونی از جانوران را به انقراض تهدید می‌کند ... جانورانی که از مهلکه جان سالم به‌در می‌برند، چاره‌ی دیگری ندارند جز اینکه به فضاهای محدودی که ساخت‌سازهای دست انسان برای‌شان باقی گذاشته روی آورند. در نتیجه، احتمال فزاینده‌ای وجود دارد که آنها مرتباً با انسان تماس نزدیک و مکرر داشته باشند و این تماس‌ها به میکروبا امکان می‌دهد تا وارد کالبد ما شده و در آنجا از عوامل خوش‌خیم به عوامل بدخیم تبدیل شوند<sup>۴</sup>.

پس، اگر دست‌اندازی روزافزون جوامع بشری به قلمرو طبیعت و کوچک‌سازی قلمرو طبیعی، موجب اختلال در تعادل اکولوژیکی طبیعت بوده است، تبار تاریخی بحران کرونا نیز به پویای تاریخی سرمایه‌داری و نسبت آن با طبیعت بازمی‌گردد؛ طبیعتی که از قضا حیات انسانی در هر حال بخشی جدایی‌ناپذیر از آن است. با این حال، آنچه اینک در خصوص منشاء بیولوژیکی بحران کرونا شاهد آن بوده‌ایم **فی‌نفسه** اتفاق تازه‌ای نیست و حتی مختص شیوه‌های تاریخی توسعه‌ی سرمایه‌داری هم نبوده است:

هر چند که این پدیده‌ی دگرگونی (موتاسیون) میکروب‌های حیوانی به‌صورت عامل بیماری‌زای انسانی در حال شتاب‌گیری است، ولی تازگی ندارد. ظهور آن به دوران نوسنگی می‌رسد، زمانی که انسان شروع به نابودی پهنه‌های زیست وحشی کرد تا زمین کشاورزی ایجاد کرده و حیوانات را برای بارکشی اهلی کند. در مقابل، حیوانات به ما هدیه‌های مسمومی دادند: انسان‌ها سرخک و سل را از گاوها گرفتند، سیاه‌سرفه را از خوک و

۳. نمونه‌ی کوچک‌تر بحران کرونا، شیوع ناگهانی و تهاجمی بیماری ویروسی سارس (سندروم دستگاه تنفسی) از اواخر سال ۲۰۰۲ بود که آن هم از قضا از یکی از ایالات جنوب‌شرقی چین (استان گوانگ‌دونگ) آغاز شد. در مورد شیوع بیماری سارس نیز خفاش‌ها به‌عنوان خاستگاه ویروسی بیماری شناسایی شدند و بازار فروش حیوانات وحشی به‌عنوان زنجیره‌ی انتقال بعدی آن به انسان معرفی گردید.

۴. بهروز عارفی، سونیا شاه: «منشاء کورونا-ویروس کجاست؟ علیه اپیدمی جهانی بیماری» لوموند دیپلماتیک فارسی، مارس ۲۰۲۰.

آنفلوانزا را از اردک‌ها. در دوران فتوحات استعماری اروپاییان، این روند همچنان ادامه یافت. در کنگو، استعمارگران با ساختن راه‌آهن و شهرها امکان دادند تا ویروس‌های آهسته‌گرد موجود در بدن میمون‌های ماکاک آن منطقه (لانتی‌ویروس Lentivirus) با بدن انسان سازگار شوند. در بنگال، بریتانیایی‌ها ناحیه‌هایی بسیار مرطوب سوندربن‌ها را به برنجزار تبدیل کردند، و موجب آسیب‌پذیری اهالی در برابر میکروب‌های آبی موجود در این آب‌های شور شدند. بیماری‌های همه‌گیری که این روش استعمارگران پدید آورد، هنوز هم مساله‌ی روز است. لانتی‌ویروس ماکاک به ویروس ایدز تبدیل شد. باکتری‌های آبی سوندربن که با نام «وبا» شهرت یافت، تا کنون هفت اپیدمی همه‌گیر را موجب شده است، که تازه‌ترین اپیدمی از این نوع، در جزیره‌ی هائیتی رخ داده است.<sup>5</sup>

با این اوصاف، چه چیزی در این مساله تازگی دارد؟ به بیان دیگر، اگر انتقال میکروب‌های بیماری‌زا از حیات وحش به کالبد انسان‌ها موضوع جدیدی نیست، پس سوبیه‌ی بحران‌زای پدیده‌ی کرونا ناشی از چیست؟ به باور من، این پرسش را می‌توان با اشاره به آموزه‌ی هگلی «تبدیل کمیت به کیفیت» توضیح داد: تنها با فرض وجود یک جهان طبیعی بیکران می‌توان انتظار داشت که تبعات دست‌اندازی فزاینده‌ی تمدن بشری به قلمرو طبیعت<sup>6</sup> همواره در مقیاس‌هایی کوچک (محلی) یا قابل مهار باقی بمانند. طبیعت زمین متاسفانه کران‌های مشخصی دارد<sup>7</sup>؛ و گسترش شتابان تمدن بشری طی توسعه‌ی سرمایه‌داری همواره حرکتی بی‌محابا به سمت این کران‌ها بوده است. اینک به نظر می‌رسد چندصباحی است که به این کران‌ها رسیده‌ایم. یعنی بحران کرونا نیز به نوبه‌ی خود نشانه‌ی دیگری از این واقعیت است که پیشروی سرمایه‌داری استثمار طبیعت را به مرزهای بحرانی رسانده است. (در نتیجه، باید هشدار متخصصان مستقل را جدی گرفت که با تداوم این وضعیت، پاندمی‌های مشابه دیگری در راهند)؛ از این نظر، بحران کرونا در امتداد بحران تغییرات اقلیمی‌ست؛ پدیده‌ای تاریخی که پس از دهه‌ها انکار واقعی‌بودنش از سوی قدرتمندان، اینک وجودش همچون یک همسایه‌ی مزاحم به رسمیت شناخته شده و همگان به وفق دادن خویش با حضور آن فراخوانده می‌شوند. با این تفاوت که اگر بحران اقلیمی به‌رغم داغ‌شدن اخبار آن در سال‌های اخیر و گسترش برخی جنبش‌های اعتراضی، هنوز برای بسیاری از مردمان جهان بسیار «دور» و به همین اندازه انتزاعی به نظر می‌رسد (چون تبعاتش عمدتاً مردمان «سرزمین‌های دورست» را متأثر می‌سازد)، تبعات بحران کرونا بسیار ملموس است؛ چون در همین نزدیکی‌ی حاضر است و به کمین نشسته: در هوایی که از آن تنفس می‌کنیم؛ در دستان عضو از خانواده، دوست، همکار و همسایه؛ و بر روی همه‌ی سطوحی که روزمره با

۵. «منشاء کرونا-ویروس کجاست؟»، لوموند دیپلماتیک فارسی.

۶. برای مثال، کتاب زیر تصویر تحلیلی روشنی از وضعیت و روند سرمایه‌دارانه‌شدن تولید کشاورزی (از جمله دامپروری) و پیامدهای زیست‌محیطی مهیب آن ارائه می‌دهد: رابرت آلبریتون: «بگذار آشغال بخورند: چگونه سرمایه‌داری چاقی و گرسنگی می‌آفریند؟»، برگردان: کیانوش یاسایی، نشر اختران، ۱۳۹۳.

۷. برای مثال، مدت‌هاست که به لحاظ علمی و به‌طور کمی نشان داده شده که پیشروی سرمایه‌داری طی قرن بیستم، ملازم نابودی سالانه‌ی چه شماری از گونه‌های زیستی بوده و چه میزانی از فقیرسازی تنوع زیستی زمین برجای گذاشته است. بگذریم که دیدگاه «انسان‌محور» مسلط، این امر را بخشی ضروری و ناگزیر از «رشد» تمدن بشری قلمداد می‌کند. حتی تا جایی که صرفاً به ملزومات اقتصادی «رشد تمدن بشری» بازمی‌گردد، دانشمندان در سال‌های اخیر نشان داده‌اند که میزان بهره‌برداری از منابع طبیعی در چند ماهه‌ی اول هر سال (و این بازه‌ی زمانی هر سال کوتاه‌تر می‌شود) بیش از میزانی است که طبیعت قادر است طی یک سال کامل بازتولید کند.

## ۲. خاستگاه کرونا در پویش تاریخی سرمایه‌داری

تامل بر وجه زمانی بحران کرونا تمرکز بر رابطه‌ی تاریخی سرمایه‌داری با طبیعت است<sup>۸</sup>؛ رابطه‌ای که اینک بیش از هر زمانی تعبیر مارکس از «تاریخی‌بودن طبیعت» را مجسم ساخته است<sup>۹</sup>. می‌دانیم که طبیعت در این رابطه‌ی استثمار‌محور، چیزها به سرمایه‌داری باخته است<sup>۱۰</sup>؛ کافی‌ست -محض نمونه- به میزان نابودی روزمره‌ی گونه‌های زیستی و فقیرشدن فزآینده‌ی تنوع زیستی (biodiversity) طبیعت از ابتدای قرن بیستم تاکنون نگاهی بیندازیم. با این حال، دشوار بتوان گفت سرمایه‌داری برنده‌ی نهایی این بازی خواهد بود. تهاجمی‌ترشدن سرمایه‌داری نسبت به طبیعت بیش از آنکه نشانه‌ی تسلط فزآینده‌ی آن بر طبیعت باشد، نشانه‌ی دشواری‌های حاد روبرویی سرمایه‌داری متاخر با کران‌های مادی-تاریخی استثمارپذیری طبیعت است؛ کران‌هایی که با گرایش درونی خودگستری سرمایه (منطق سرمایه) و با ملزومات «رشد» اقتصادی مداوم و گسترش مناسبات بازاری همخوانی ندارند به‌بیان دیگر، انباشت سرمایه دارای ملزوماتی اساسی، خصوصاً قوه‌ی کار و طبیعت‌زمین، است که بازتولید سرمایه‌دارانه‌ی آنها امکان‌پذیر نیست<sup>۱۱</sup>. برای مثال، توماس سکین این عدم تجانس بین گرایش ذاتی خودگستری ارزش (سرمایه) و مهارناپذیری ملزومات انباشت سرمایه را «مقاومت ارزش استفاده» می‌نامد، که سرانجام سرمایه‌داری را به زانو درمی‌آورد<sup>۱۲</sup>. ولی سرمایه‌داری با مباشرت پی‌گیر دولت‌های ملی و با توسل به اشکال معینی از سازوکارهای قدرت فراملی (امپریالیستی) قادر بوده است با روش‌هایی که بعضاً اجبار غیراقتصادی محسوب می‌شوند و از

۸. بنا به گفته‌ی کیت جونز، رئیس بوم‌شناسی و تنوع زیستی در کالج دانشگاهی لندن، سرایت بیماری از حیات وحش به انسان «هزینه پنهانی توسعه‌ی اقتصادی است.» جونز می‌گوید: شمار آدم‌ها در همه حوزه‌های محیط زیست مدام بیشتر و بیشتر می‌شود. آدم‌ها وارد مکان‌هایی عمدتاً بکر و دست‌نخورده می‌شوند و بیش از پیش در معرض بیماری‌های جدید قرار می‌گیرند. ما مشغول خلق زیستگاه‌هایی شده‌ایم که ویروس‌ها در آنها هرچه آسان‌تر منتقل می‌شوند، و بعد جا می‌خوریم وقتی با ویروس‌هایی جدید مواجه می‌شویم. {به نقل از مقاله‌ی اسلاوی ژیزک: «بزرگ‌ترین تهدید ویروس کرونا: بربریت با چهره‌های انسانی»، ترجمه‌ی نوید گرگین، تیز یازدهم}

۹. برای مثال، نگاه کنید به این گفتگو:

گفت‌وگو با راب والاس: «سرمایه‌داری آتش‌فشان بیماری است»، ترجمه‌ی شادی انصاری، نقد اقتصاد سیاسی، فروردین ۱۳۹۹.

۱۰. می‌گوییم «طبیعت به سرمایه‌داری باخته است، و نه به بشر»؛ چون عام‌نمایی مشکلات تاریخی بشر با «بشری» نامیدن آنها، خواهناخواه به پنهان‌سازی سازوکارهایی منجر می‌شود که بخش بزرگی از بشر نیز تاریخاً زیر یوغ آنها قرار داشته است. مالکوم فردینان این مساله را به شیوایی بیان می‌کند: «به نظر من، امروز اصطلاح «آنتروپوسین» (anthropogen) {حاصل از عمل انسانی} به کلیدی که همه‌ی قفل‌ها را باز می‌کند تبدیل شده است که به‌اندازه کافی سیاسی نیست. غالباً به یک دیدگاه کلاسیک غربی اشاره می‌کند که بشریت را یک کل همگن می‌داند و روندهای تسلط بر مردمان را پنهان می‌نماید.» {مالکوم فردینان: «گسستی مضاعف: زیست محیطی و استعماری»، ترجمه‌ی باقر جهانبانی، لوموند دیپلماتیک فارسی، مارس ۲۰۲۰}

۱۱. کارل پولانی - به‌همین دلیل - قوه‌ی کار و طبیعت/زمین را - در کنار پول - «کالاهای موهومی» می‌نامد.

۱۲. البته از نظر سکین (در امتداد پیشین کوزو اونو)، «مقاومت ارزش استفاده» دیرزمانی‌ست که سرمایه‌داری (در معنای دقیق کلمه) را به زانو در آورده است. نگاه کنید به این متن:

توماس سکین - جان بل: «فروپاشی سرمایه‌داری: فاز گذار بسا سرمایه‌دارانه»، برگردان: مانیا بهروزی، کارگاه دیالکتیک، اسفند ۱۳۹۸.

تعاریف کلاسیک خودپویی اقتصاد سرمایه‌داری فاصله دارند، ملزومات انباشت سرمایه را تامین کند. آخرین نمونه‌ی تاریخی کلان این دست اقدامات، تحمیل سیاست‌های نولیبرالی از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ در سطح جهانی (جهانی‌سازی نولیبرالی) بوده است؛ سیاست‌هایی که در تحلیل نهایی به‌واقع دستورکاری جهانی برای تهاجم هرچه گسترده‌تر به انسان (نیروی کار) و طبیعت، در جهت استثمار افزون‌تر و سهل‌تر آنها بوده‌اند تا کران‌های پیش‌روی سرمایه‌داری قدری جابجا شوند و وسعت بیابند. ولی سیاست‌های نولیبرالی با اینکه مقاومت نیروی کار را عمدتاً درهم‌شکسته‌اند و دامنه‌ی دسترسی به طبیعت (و غارت آن) را گسترش بی‌سابقه‌ای داده‌اند، قادر نبوده‌اند مفری مطمئن برای گریز سرمایه‌داری از بحران‌های درون‌ماندگارش فراهم آورند؛ بلکه صرفاً بروز بحران‌ها را اندکی به تعویق انداختند، ولی همزمان بازگشت شدیدتر آنها را موجب شده‌اند (زنگ خطر اول در بحران مالی اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و دومی با بحران مالی فراگیر ۲۰۰۷-۸ کشیده شد). از این منظر، بروز بحران کرونا در ابعادی چنین چالش‌برانگیز به‌واقع نقاب از چهره‌ی وضعیتی برداشته است که پیشاپیش بحران‌زده بود. برای مثال، اینک حتی مفسران بورژوازی هم اذعان می‌کنند که چگونه سیاست‌های تعدیل ساختاری و کاهش هزینه‌های دولتی خدمات اجتماعی (کالاهای عمومی)، به نزول چشم‌گیر زیرساخت‌های بهداشتی-درمانی (حتی در کشورهای پیشرفته) منجر شده و انبوه جمعیت جوامع را در برابر شیوع این بیماری آسیب‌پذیر ساخته‌اند و بدین طریق اپیدمی کرونا را به یک بحران سلامتی عمومی بدل ساختند.

همان‌طور که گفته شد، این بحران‌های وجودی یا درون‌ماندگار سرمایه‌داری در این واقعیت ریشه دارند که گرایش انتزاعی سرمایه‌داری به رشد و گسترش دائمی، با محدودیت عینی ظرفیت‌های استثمارپذیری انسان و طبیعت ناسازگار است. همین تضاد موجب آن بوده است که اقتصاد سرمایه‌داری (حتی در پوشش نولیبرالی آن که به‌طور متناقضی به آموزه‌ی ایدئولوژیک دولت کوچک و احیای بازار آزاد توسل می‌جست) همواره وابستگی مبرمی به حمایت دولت‌ها داشته باشد تا به‌رغم این دشواری‌های واقعی، شرایط مادی تداوم حیات خویش را تحمیل و تامین کنند. تجربه‌ی ۴۰-۳۰ ساله‌ی اقتصاد نولیبرالی هم به‌روشنی نشان داد که این چرخش پارادایم هدفمند نه‌فقط وابستگی اقتصاد بازار به دولت را کاهش نداد، بلکه به‌واقع بر دامنه‌ی پشتیبانی‌های دولت از اقتصاد مسلط افزود. زمانی طولانی در کشورهای پیشرفته، راهکار متعارف سرمایه‌دارانه برای تامین شرایط حیاتی «رشد» اقتصادی آن بوده است که با هدایت و مدیریت دولت‌های ملی هزینه‌های «غیراقتصادی» سرمایه، یا آنچه از دید سرمایه «بیرونیت» (externality) تلقی می‌شود، تاجای ممکن به ساکنان «سرزمین‌های دور» و نیز به پهنه‌ی «لایزال» طبیعت منتقل گردد<sup>۱۳</sup>. مشخصاً استعمار سرمایه‌دارانه و یا استعمار امپریالیستی بیش از هر چیز سازوکاری تاریخی خلق‌شده برای پاسخ به همین نیاز بنیادی بوده‌اند (درکنار ملزوماتی که از تشدید رقابت‌های بین سرمایه‌های ملی مستقر در کشورهای پیشرفته ناشی شده‌اند). اما، تشدید شکاف «مرکز-پیرامون» که نتیجه‌ی این فرآیند تاریخی بوده

۱۳. برای بحثی انضمامی در این باره، برای مثال رجوع کنید به این مقاله: امین حصوری: «بیزنس باید بچرخد: سیاست رسمی در عصر ناسیونال‌دموکراسی»، کارگاه دیالکتیک، بهمن ۱۳۹۷.



صرفا تسلط سرمایه‌داری مرکز بر جوامع انسانی پیرامونی را بازتاب نمی‌دهد، بلکه همزمان بستری ضروری برای استثمار فزاینده‌ی طبیعت نیز بوده است. درعین حال، گسترش مداوم سرمایه‌داری، اقتصاد سرمایه‌دارانه را به‌رغم تفاوت‌های ملی و منطقه‌ای چنان یکپارچه و (به‌همین اعتبار) جهانی ساخته است که «سرزمین‌های دور» دیگر چندان هم دور و بیرونی نیستند؛ یا دست‌کم در پیوند تنگاتنگی با سایر عناصر «اقتصاد جهانی‌شده» قرار دارند. از سوی دیگر، تجمیع دست‌اندازی‌های مستمر به طبیعت و بهره‌برداری بی‌امان از منابع طبیعی سرانجام رابطه‌ی متابولیکی انسان و طبیعت و به‌طور کلی تعادل اکولوژیکی طبیعت را در آستانه‌ی یک گسست کیفی قرار داده‌اند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که سپهر فرضی بیرونیت‌های سرمایه، خواه در «سرزمین‌های دور» و خواه در اقیانوس بی‌انتهای طبیعت، سرانجام به مرحله‌ی اشباع رسیده است: از این پس، هر فشاری به این بیرونیت‌های فرضی سرمایه برای برون‌فکنی هزینه‌های معمول انباشت، هزینه‌های انسانی و طبیعی قابل‌توجهی به‌همراه دارد، که نهایتاً یا حتی مستقیماً در قالب هزینه‌های گزاف سیاسی و اقتصادی تجلی می‌یابند. خصوصاً که وحدت اکولوژیکی طبیعت در کنار درهم‌تنیدگی زیستی و اقتصادی فزاینده‌ی جهان امروز (از جمله، در قالب شبکه‌ی جهانی بازارهای مالی یا زنجیره‌های بین‌المللی تولید کالاها) مقیاسی جهانی به این آسیب‌ها و هزینه‌ها می‌دهند. از این‌رو، جوامع بشری پا به دورانی نهاده‌اند که در آن بروز بحران‌های تمام‌عیار «طبیعی» و اقتصادی (و گاه ظهور توامان آنها) نه همچون استثناهایی گذرا، بلکه هرچه بیشتر به وضعیتی مزمن بدل می‌شود. بدین‌اعتبار، جهانی‌شدن سرمایه‌داری بیش از آنکه نشانه‌ی «پیروزی» سرمایه‌داری (در میدانی بی‌رقیب) باشد، نشانه‌ی زوال ناگزیر آن هم است؛ زوالی که اینک به‌طور روشن‌تری پیش چشم ما جریان دارد.

### ۳. امتدادهای محتمل بحران کنونی و مساله‌ی سوژه‌گی

پیش از هر چیز باید خاطر‌نشان کنم که سخن‌گفتن از زوال سرمایه‌داری صرفاً ناظر بر عصر تاریخی شتاب‌گرفتن دگرذیسی درونی سرمایه‌داری است، نه طلیعه‌ی ناگزیر سوسیالیسم. تا همین جا می‌توان با قاطعیت گفت که حق با مارکس بود که سرمایه‌داری یک مرحله‌ی تاریخی گذرا در تاریخ حیات بشری است؛ برخلاف برخی تفاسیر رایج، در این مدعا هیچ عنصر غایت‌گرایانه‌ای وجود ندارد. اما این گزاره که «زوال سرمایه‌داری به‌معنای ظهور ناگزیر سوسیالیسم است» پیش از هر چیز ناشی از درآمیختن ساده‌انگارانه‌ی امیدهای سیاسی و آرمانی مارکس با بینش علمی پیچیده‌ی اوست. می‌توان با توسل به بصیرت نهفته در گفته‌ی مشهور رزا لوگزامبورگ («یا سوسیالیسم یا بربریت») به «باز بودن» سیر تاریخ بشر ارجاع داد، اما در متون خود مارکس نیز (به‌رغم برخی گزاره‌های دوپهلوی و سردرگم‌کننده) سرخ‌هایی به‌قدر کافی مستدل برای نفی غایت‌گرایی تاریخی منتسب به مارکس وجود دارد: خواه در تأکیدات مکرر مارکس بر نقش پراکسیس بشری در تحولات تاریخی؛ و خواه در موضع‌گیری‌های روشن مارکس متاخر در



نفی خطی‌انگاری سیر تاریخ (از جمله در مساله‌ی گذار سوسیالیستی در روسیه‌ی تزاری).

باری، بحران کرونا در چنین بستر تاریخی ویژه‌ای از راه رسید: هم به‌مثابه‌ی نتیجه‌ای از انباشت تاریخی ویرانگری‌های اکولوژیک سرمایه‌داری و هم به‌سان نشانه‌ای از زوال تاریخی سرمایه‌داری یا تصادم نهایی سرمایه‌داری با کران‌های مادی-تاریخی‌اش. اما بروز بحران در نظام سرمایه‌داری نه فقط امری غیرعادی نیست، بلکه تضادهای درونی این نظام<sup>۱۴</sup> حیات سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری را از دیرباز با بروز مکرر بحران‌های خرد و کلان عجین ساخته‌اند که دامنه و بسامد آنها با پیشروی سرمایه‌داری هر دم افزایش یافته است. درست به‌همین خاطر، دولت‌های سرمایه‌داری آمادگی ویژه‌ای برای مقابله با بحران یا مدیریت بحران پرورش داده‌اند. خصوصاً که دولت‌ملت خواه در فرآیند تاریخی شکل‌گیری‌اش و خواه در هستی تاریخی سیال خویش اساساً ماهیتی تضادمند و شکننده داشته است. علاوه بر این، دولت‌های مستقر در کانون‌های سرمایه‌داری خواه برای پاسخ به نیازهایی معین و خواه برای فراقکنی مشکلات شدت‌یافته گاه به‌طور هدفمند به برخی از بحران‌های موجود دامن می‌زنند و یا حتی بحران‌های تازه‌ای خلق می‌کنند. این راهکار بحران‌زایی، طی دهه‌های گذشته بیش و کم در ظهور یا تقویت/گسترش مواردی از این دست نقش داشته است: کودتا و رژیم-چنج، جنگ‌های نیابتی، تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و غیره. در همین امتداد، راهکار قابل‌توجه دیگری که با مدیریت بحران پیوند دارد شیوه‌ی «شوکرمانی» است: بهره‌گیری دولت‌ها از ضربه‌ی اجتماعی برآمده از بحران‌ها برای پیشبرد سیاست‌هایی معین که انجام آن در شرایط معمول بسیار دشوار است. و سرانجام اینکه سرمایه به‌گواهی تجارب متعدد تاریخی قادر است فجایع بشری را به ابژه‌هایی برای سودآفرینی خویش بدل کند (از تغذیه‌ی بیولوژیک و «صنایع سبز» تا تجارت ماسک تنفسی).

بنابراین، دولت‌های قدرتمند و کانون‌های جهانی سرمایه عموماً قابلیت‌های ویژه‌ای برای مواجهه با بحران دارند: خواه در مهار و مدیریت بحران؛ خواه در بهره‌برداری از بحران؛ و خواه در دستکاری بحران‌ها (و حتی خلق بحران‌های تصنعی محدود) با اهداف راهبردی معین. این گزاره ابداً به‌معنای آن نیست که دولت‌ها و قدرت‌های اقتصادی مسلط بر شرایط ایجاد بحران‌ها احاطه دارند؛ به‌عکس، از آنجا که ساختاری بودن دلایل بروز بحران‌ها وقوع آنها را اجتناب‌پذیر می‌سازد، آمادگی برای رویارویی با بحران و مدیریت آن بخشی اساسی از وظایف دولت‌ها و کانون‌های قدرت است. وانگهی، دولت مدرن (در عصر سرمایه‌داری) اساساً نهادی است برای مدیریت تضادهای ساختاری و تنش‌های ناگزیر اجتماعی. بر این اساس، برخلاف برخی پیش‌گویی‌های خوش‌بینانه، گسترش و تعمیق بحران کرونا لزوماً به فروپاشی آنچه از سرمایه‌داری به‌جا

۱۴. نظیر: تضاد کار و سرمایه و در امتداد آن، شکاف طبقاتی و تضاد فقیر و غنی؛ تضاد برابری حقوقی لیبرالی با نابرابری واقعی در دسترسی به فرصت‌ها؛ تضاد بین گسترش سرمایه‌دارانه‌ی زیست شهری و صنعتی با ظرفیت‌های محیط طبیعی؛ تضاد بین گرایش جهان‌گستری سرمایه و ساختار ملی‌گرایانه‌ی سیاست؛ و از دل آن، بازتولید دو تضاد جانبی زیر: تضاد «شمال-جنوب» یا مرکز و پیرامون؛ و تضاد منافع کانون‌های جهانی سرمایه‌داری (قدرت‌های امپریالیستی)؛ تضاد بین آزادسازی ناگزیر و نسبی زنان (و مهار گزینشی سلطه‌ی مردسالاری) با نیروهای ضدسلطه‌ی آزادشده در زنان؛ تضاد بین دستکاری و توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی میل و پتانسیل‌های رهایی‌بخش گسترش قلمرو میل؛ تضاد بین آزادی تحرک سرمایه و مناسبات سرمایه‌دارانه با محدودیت تحرک انسان‌ها و کارکردهای بازدارنده‌ی مرزهای ملی.

مانده است (یا فروپاشی نهایی سرمایه‌داری) نمی‌انجامد. بلکه آنچه با قاطعیت می‌توان گفت آن است که بازپیکربندی دگرباره‌ی ساختارهای اقتصادی-سیاسی موجود، متناسب با شرایط<sup>۱۵</sup> و امکانات امروز، را در دستور کار سکان‌داران نظام جهانی قرار می‌دهد. همان‌گونه که پیدایش «رکود بزرگ» (۱۹۲۹) در عصر تحولات سوسیالیستی به ظهور سوسیال‌دموکراسی انجامید و بحران اقتصادی میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ زمینه‌ساز چرخش نولیبرالی اقتصاد جهانی گردید. ممکن است ماحصل این بازپیکربندی در متن بحران مضاعف کنونی، نظمی شکننده‌تر از قبل باشد که هرچه بیشتر به «سرمایه‌داری فاجعه» (تعبیر نائومی کلاین) و یا «ویران‌گری خلاق» (تعبیر ژوزف شومپتر) نزدیک گردد. اما با توجه به امکانات عملی محدودی که مباشران نظم جهانی برای مدیریت بحران کنونی در اختیار دارند، این شکنندگی از دید آنان فی‌نفسه نقطه‌ی ضعف بزرگی تلقی نخواهد شد. چون سرمایه‌داری متاخر به نوعی هم‌زیستی سیال با بحران‌های خُرد دست یافته است؛ هرچند خود این هم‌زیستی از طریق افول مشهود ارزش‌ها و رویه‌های لیبرال‌دموکراسی، افزایش وزن نظامی‌گری و کنترل امنیتی جامعه، و گسترش دامنه‌ی سلطه‌ی دولت‌ها در ابعاد ملی و فراملی حاصل آمده است. در نتیجه، در وضعیت فعلی، خطر پیدایش دولت بزرگ اقتدارگرا که توأمان هدایت اقتصاد و کنترل جامعه را در دست دارد گزینه‌ی احتمالی خواهد بود. و این به قول دیوید هاروی<sup>۱۶</sup> احیای «شکل تازه‌ای از ناسیونال‌سوسیالیسم» خواهد بود، نه لزوماً اجتماعی‌سازی قلمرو اقتصاد. چون همان‌طور که پاسخ کشورهای جهان به بحرانی‌شدن تغییرات اقلیمی، پاسخی تماماً ناسیونالیستی بوده است، شواهد فعلی موجود حاکی از آنند که - در غیاب تحولات بدیل توده‌ای، - پاسخ دولت‌های جهان به بحرانی‌شدن سلامت عمومی و رکود اقتصاد جهانی نیز پاسخی ناسیونالیستی (با لحاظ کردن منافع مشترک دولت‌های کنونی) خواهد بود. احیای برخی قوانین دوره‌ی جنگ به‌منظور اعطای اختیارات ویژه به دولت برای هدایت اقتصاد در شرایط بحران، نه فقط نشان می‌دهد که دولت‌ها پیشاپیش به سازوکارهای حقوقی لازم برای مدیریت بحران به شیوه‌های «نامتعارف» مجهز هستند، بلکه همچنین نشانگر آن است که دولت‌ها در چنین شرایطی می‌توانند با برقراری وضعیت استثنایی، صورت‌بندی سیاسی جامعه را متناسب با دگرپسای اقتصادی و بازساختاربندهی اجتماعی لازم تغییر دهند.

در شرایط حاضر، عوامل زیادی علی‌الاصول می‌توانند جهت این تغییر را به سمت نوعی اقتدارگرایی ناسیونالیستی سوق دهند، که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: سازوکارها و زیرساخت‌های پلیسی-امنیتی‌ای که طی این سال‌ها در بافتار سیاسی (و پوشش ایدئولوژیک) مبارزه با تروریسم رشد و پرورش یافته‌اند؛ افول سازمان‌های توده‌ای کارگری، سوسیالیستی و ضدسرمایه‌دارانه؛ رشد نفوذ آموزه‌های فردگرایی بورژوازی در پرتو سیاست‌زدایی گسترده‌ی نولیبرالی از عرصه‌ی عمومی؛ گسترش نفوذ

۱۵. عنصر مهمی از «شرایط امروزی» بی‌گمان بحران مزمن اقتصادی‌ست که پس از اوج‌گیری‌اش در سال ۲۰۰۸ هنوز گریبان اقتصاد جهانی را رها نکرده است. و باز در همین امتداد، باید به پیامدهای عام سیاست‌های نولیبرالی اشاره کرد که نارضایتی وسیع و فزاینده‌ی توده‌ها را موجب شده است و مشخصاً در یکی دو سال اخیر جنبش‌ها و اعتراضات توده‌ای دامنه‌داری را در بسیاری از کشورها برانگیخته است.

۱۶. دیوید هاروی: «سیاست ضد سرمایه‌داری در زمانه‌ی کرونا»، ترجمه‌ی پریسا شکورزاده، نقد اقتصاد سیاسی، مارس ۲۰۲۰.

ایدئولوژی‌های راسیستی-ناسیونالیستی و جنبش‌های پوپولیستی راست افراطی. ولی در کنار همه‌ی این پیش‌زمینه‌های تاریخی عام و عینی، دو مساله‌ی ویژه هم در پیوند با بحران کنونی قابل توجه‌اند که در ترکیب با آن پیش‌زمینه‌ها گرایش یادشده به سمت اقتدارگرایی سیاسی را قوت می‌بخشند: الف) یکی ناتوانی دولت‌های «دموکراتیک» اروپایی و آمریکای شمالی در مهار پیامدهای انسانی بحران کرونا در مقایسه با «کارآیی» چشم‌گیر شیوه‌های ضربتی-اقتدارآمیز و پلیسی-امنیتی اجراشده از سوی دولت اقتدارگرای چین، بر مبنای زیرساخت‌ها و سازوکارها و فناوری‌های کنترلی-مراقبتی<sup>17</sup> برپاشده در این کشور طی دهه‌های گذشته؛ و دیگری ب) شواهد و قرائنی که بیانگر عمق و گستره‌ی بی‌سابقه‌ی این بحران -در هر دو وجه سلامتی عمومی و رکود اقتصادی- و دوام طولانی‌مدت آن هستند؛ وضعیتی که هم اجرای جراحی‌های عظیم سیاسی-اقتصادی را پیش روی دولت‌ها قرار می‌دهد و هم به دولت‌ها جایگاه نسبتاً مشروعی برای این اقدامات ویژه اعطا می‌کند (دست‌کم نزد بخشی از جامعه).

در این میان، کسانی که اجبار کانون‌های قدرت سرمایه‌داری به انجام تغییراتی اساسی در اقتصاد و اقداماتی کم‌سابقه در جهت «دولتی کردن اقتصاد» (؟) را نشانه‌ای حاکی از امکان احیای سوسیال‌دموکراسی تلقی می‌کنند، تفاوت چشم‌گیر زمینه‌های انضمامی-تاریخی و مشخصاً وضعیت توازن قوای نابرابر دولت (بورژوازی) با جامعه را نادیده می‌گیرند؛ یعنی دو فاکتور تعیین‌کننده‌ی زیر را در تحلیل خویش لحاظ نمی‌کنند: یکی اینکه به لحاظ تاریخی، نیروهای چپ و جنبش‌های کارگری اینک از وزن اجتماعی و قدرت سیاسی بسیار ناچیزی برخوردارند؛ و دیگر اینکه اگر سوسیال‌دموکراسی برای تامین ملزومات انباشت سرمایه‌الگوی دوام‌پذیری بود، نیازی به چرخش پرهزینه‌ی نولیبرالی (از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰) برای گسست از سوسیال‌دموکراسی نبود. اما این خطای تحلیلی در واقع ناشی از آن است که اینان بستر تاریخی حرکت سرمایه‌داری را بستری تخت و یکنواخت می‌انگارند. حال آن‌که -همان‌طور که گفته شد- پیشروی سرمایه حرکتی مداوم به سمت کران‌های انسان و طبیعت (همانا حرکتی به سمت کران‌های وجودی خود سرمایه‌داری) است؛ و از این نظر، هیچ گام این فرآیند در موقعیتی هم‌سان با گام‌های قبلی برداشته نمی‌شود<sup>18</sup>.

دولت‌های قدرتمند به موازات اعلام سراسیمه‌ی بسته‌های اقتصادی گشاده‌دستانه برای نجات اقتصاد (که بخش عمده‌ای از آن صرف نجات کلان‌شرکت‌ها می‌گردد)، بعضاً -از جمله دولت آلمان- به روشنی خاطر نشان کرده‌اند که این هزینه‌های «فوق‌العاده» را بدهی‌های آتی جامعه به دولت تلقی می‌کنند. یعنی دولت‌ها، اکثریت فرودست جامعه را پیشاپیش بدهکار ساخته‌اند و اعلام کرده‌اند که پس از فروکش کردن بحران جاری، این هزینه‌ها به صورت افزایش مالیات یا کسری‌های ماهانه از درآمد مزدگیران جبران

۱۷. بیونگ چول هان: «خرد را نباید به پای ویروس بنویسیم»، ترجمه‌ی آراز بارسقیان، حداقل کلانشهر، فروردین ۱۳۹۹.

۱۸. این خطایی نظری است که از دید من کارل پولانی هم با برجسته‌سازی مفهوم «جنبش مضاعف» (در کتاب «دگرگونی بزرگ») مرتکب می‌شود؛ توگویی این جنبش‌های دوگانه‌ی (ناظر بر اقتصاد بازار و حمایت از جامعه) در بستر تاریخی ابدی و یکنواختی در کشاکش دایمی با یکدیگر قرار دارند.

خواهند شد. بنابراین، بار دیگر جبران خساراتی که به‌واقع سرمایه به بار آورده ولی آنها را کماکان «بیرونیت»‌های اقتصاد قلمداد می‌کند، بر دوش کسانی نهاده می‌شود که پیشاپیش کمرشان زیر بار مصایب «متعارف» سرمایه‌داری خم شده است. افزون بر این، دولت آلمان تحت فشار نیروهای اردوگاه سرمایه در جهت بازگشت هرچه‌زودتر به «شرایط نرمال»، در صدد تصویب طرحی است که به‌موجب آن، افرادی که سیستم ایمنی بدن آنها در برابر ویروس کرونا مقاوم‌تر است از طریق آزمایش‌های پیشرفته‌ی پزشکی شناسایی گردند<sup>۱۹</sup> تا بتوان با بازگرداندن آنها به محیط‌های کار، از گسترش رکود اقتصادی جلوگیری کرد. در این راستا، همچنین باید به بازدارندگی‌های ترفند فراگیر دیگری توجه داشت که عبارتست از تاکید یک‌سویه و هدفمند دولت‌ها بر ضرورت جداسازی انسان‌ها در قالب خانه‌نشینی و به‌اصطلاح «فاصله‌گیری اجتماعی» و سوءاستفاده از آن برای محدودسازی آزادی‌ها و تحرکات سیاسی؛ حال آن‌که مختصات بحران حاضر تقارن و هم‌زمانی ویژه‌ای دارد با «بازشناسی جدید وابستگی متقابل [اجتماعی و] جهانی ما» (به‌تعبیر جودیت باتلر<sup>۲۰</sup>)، که نیازمند سازمان‌دهی تحرکات هرچه بیشتری از پایین جامعه است. به‌بیان دیگر، «درخانه‌ماندن ما» در این وضعیت، موجب نمی‌شود که سازوکارهای «سلطه و سرمایه» عاطل بمانند<sup>۲۱</sup>.

اما به‌رغم هرآنچه (بیشتر به‌قصد زدودن برخی خوش‌بینی‌های توهم‌آمیز) درخصوص پیامدهای محتمل بحران کرونا گفته شد، نمی‌توان و نباید درخصوص توانایی دولت‌ها و مباحث سرمایه برای مهار و مدیریت این بحران اغراق کرد. اگر دولت‌ها فعال مایشای بحران کنونی تصور کنیم، درواقع فاعلیت مردم فرودست و بالقوه‌گی‌های مبارزاتی توده‌های تحت‌ستم («دیگری»‌های نظم مسلط) و یا نقش پراکسیس دگرگون‌ساز بشری را انکار کرده‌ایم. با وجود امکانات بالفعلی که صاحبان قدرت و سرمایه برای رویارویی با بحران‌ها در اختیار دارند، جای تردیدی نیست که بحران حاضر شکاف عظیمی در ساختار نظم مستقر ایجاد کرده است؛ این شکاف کم‌سابقه در کنار همه‌ی مصیبت‌هایی که به‌بار آورده، همچنین پهنه‌ای از امکانات را گشوده است به‌رویی تحقق بالقوه‌گی‌های سوژه‌گی کسانی که نفعی در تداوم نظم موجود ندارند. و این همان پهنه‌ای است که نیروهای چپ و مترقی باید با تلاش‌هایی مضاعف بر آن متمرکز شوند. در متن دیگری<sup>۲۲</sup> از همین زاویه (ولی با نظر به وضعیت ایران) به مقوله‌ی «سوژگی جمعی» و ضرورت استفاده از فضای موجود برای تقویت آن پرداختیم. مایلم نوشتار فعلی را با اشاراتی نظری به پایه‌های مادی «سوژه‌گی جمعی»

۱۹. موسسات پژوهشی معتبری، ازجمله انستیتو گُخ آلمان، عهده‌دار پیشبرد این «پروژه ملی» خواهند بود.

۲۰. جودیت باتلر: «سرمایه‌داری محدودیت‌های خود را دارد»، ترجمه‌ی شیرین کریمی، فروردین ۱۳۹۹.

۲۱. «اتلاف خاصی از نیروهای قدرت و سرمایه، تا جایی که جامعه می‌تواند کش بیاید، با دم‌ودستگاه تبلیغاتی خود، که بعضاً صدایش از دهان مردم هم به گوش می‌رسد، مردم را تشویق به در خانه ماندن می‌کند، بدون اینکه بخواهد تغییری در روش‌های حاکمیتی خود دهد. در حقیقت، دولت مسئولیت در خانه ماندن را تماماً به دوش مردم انداخته است تا شاید بتواند به‌واسطه‌ی گذشت زمان، با تحمل کمترین تغییر، بحران را پشت سر بگذارد و خود را برای روزهای پس‌بحران تازه‌نفس نگه دارد- روزهایی که احتمالاً روزهای نزاع‌گونه‌ای خواهد بود. «مجید ابراهیم‌پور: «ما در خانه می‌مانیم، سلطه و سرمایه چطور؟» میدان، فروردین ۱۳۹۹.

۲۲. امین حصوری: «کرونا: تشدید شکاف درونی دولت-ملت در ایران و مسأله‌ی سوژگی»، منجیق، فلاخن ۱۵۹. فروردین ۱۳۹۹

به پایان بریم؛ چرا که بحث از پیامدهای محتمل بحران کرونا بدون در نظر گرفتن این بالقوه‌گی‌های مادی (به قول روی باسکار: نیروی دگرگون‌ساز «امر منفی») بحثی نارسا خواهد بود. وانگهی باید نشان دهیم که امیدهای ما گرچه اغلب همچون رتوریک‌های آرمان‌گرایانه به نظر می‌رسند یا چنین بازنمایی می‌شوند، ولی از پایه‌های مادی و تاریخی برخوردارند. برای این منظور، خطر می‌کنم و روایتی از آموزه‌ی محوری ماتریالیسم تاریخی مارکس-انگلس را پیش می‌نهم که در آن تاکید بر امر بالقوه یا «امر منفی» (در مقابل واقعیت بالفعل/ایجابی یا «امر مثبت») است:

جان‌مایه‌ی کلام آن است که هم اینک دیرزمانی‌ست که سطح رشد نیروهای مولده از مناسبات و روابط اجتماعی تولید پیشی گرفته است. سرمایه‌داری پساوردیستی بر بستر رشد فناوری‌های نو، منعطف‌سازی کار و تولید (تولید نحیف<sup>23</sup>)، تمرکززدایی از تولید و میل به کارآیی هرچه بیشتر، قلمرو سنتی تولید ارزش را بسط داده و کل جامعه را به «کارخانه‌ی اجتماعی» (social fabric) بدل کرده است؛ و صورت‌بندی‌های قانونی-حقوقی و ایدئولوژیک نولیبرالیسم در تحلیل نهایی با به بند کشیدن («آزادسازی») هرچه بیشتر نیروی کار یا کالایی‌سازی فزاینده‌ی قوه‌ی کار، این مسیر را هرچه هموارتر کرده‌اند. حاصل کار، گرایش اجباری و روزافزون افراد به سمت خودارتقای مداوم بوده است تا در بستر تشدید رقابت‌ها در بازار کار بسط‌یافته بتوانند قوه‌ی کار خویش را با قیمتی مناسب به فروش برسانند. از سوی دیگر، سرمایه‌داری متاخر با عرضه‌ی فناوری‌های دیجیتال و سپس گسترش توده‌ای آنها، امکانات ارتباطی و آموزشی و خودآموزی را به‌طور بی‌سابقه‌ای بسط و ارتقاء داده است. همه‌ی این‌ها بسترهایی مادی برای تسریع رشد آگاهی‌های عمومی و توانایی‌های فردی را فراهم ساخته‌اند. رشد استانداردهای زندگی (دست‌کم در سطح انتظارات و هنجارهای ذهنی) در سرمایه‌داری متاخر نیز تاثیرات مشابهی داشته است؛ این فرآیند، به‌واسطه‌ی تلفیق گرایش عمومی به مصرف‌گرایی بسط‌یافته (پس از جنگ جهانی دوم) با امکانات فناورانه‌ی عصر اطلاعات و ارتباطات دیجیتال شتاب‌نمایی گرفته است.

می‌دانیم که سیاست‌زدایی عصر نولیبرالیسم در کنار پیامدهای شکست تاریخی چپ سوسیالیستی (و افول سازمان‌ها و جنبش‌های توده‌ای چپ و ایدئولوژی‌های پشتیبان آنها) توده‌های تحت‌ستم امروز را در ساحت سیاسی از بسیاری از امکانات کنش‌گری جمعی رادیکال و سازمان‌یافته محروم ساخته و در نتیجه آنها را در برابر قدرت نظام‌مند دولت‌ها یا جذابیت ایدئولوژی‌های پوپولیستی ارتجاعی (مانند ناسیونالیسم، راسیسم و بنیادگرایی مذهبی) بی‌دفاع گذاشته است. اما این واقعیت به‌معنی انکار رشد قابلیت‌های فردی و برخی امکانات جمعی در گستره‌ی وسیعی از جمعیت فرودست جوامع نیست (ارتقای چشم‌گیر میانگین تحصیلات عمومی در جوامع مختلف، شاخص‌گویایی از این قابلیت‌هاست؛ همچنین است تاثیرات فناوری‌های نوظهور در گسترش امکانات پیوندیابی افراد و تعاملات درونی آنها در قالب شبکه‌های متنوع اجتماعی؛ خطر بالقوه‌ای که دولت‌ها را به اعمال سازوکارهای سخت‌گیرانه‌ی کنترلی-نظارتی

(surveillance) بر این حوزه‌های ارتباطی واداشته است}. به‌بیان دیگر، گسترش اجتماعی و جهانی مناسبات سرمایه‌دارانه و فناوری‌ها و شیوه‌های زیستی نوین آن، در کنار تشدید درجه‌ی استثمار و ناامنی زیستی، قابلیت‌های متعددی در توده‌ی عظیم مزدبگیران ایجاد کرده است که تماماً قابل جذب و ادغام در مناسبات اقتصادی نیست، بلکه مزادهایی فراسوی آن دارد. بنابراین، صحبت از وجود یک بالقوه‌گی مادی نزد میلیاردها انسان است که فشارها و تنگناهای سرمایه‌داری نولیبرال و پیامدهای فاجعه‌بار آن را در اشکال مختلفی زیسته‌اند، بی‌آنکه تاکنون با چشم‌انداز امیدبخشی برای تامین حداقلی نیازها و انتظارات برانگیخته‌ی خویش مواجه شده باشند؛ و در شرایطی که نفوذ و گسترش بی‌محابای سازوکارهای اقتصادی به قلمرو جامعه («اجتماعی‌شدن فزاینده‌ی تولید») و کالایی‌شدن هرچه بیشتر قوه‌ی کار، درجه‌ی آسیب‌پذیری و ناایمنی آنها را افزوده است. در این معناست که «رشد نیروهای مولده، از مناسبات اجتماعی تولید پیشی گرفته است». اینک این توده‌ی عظیم انسان‌های فرودست (با همه‌ی تنوعات و تفاوت‌ها و تضادهای درونی‌اش)، در برزخ بحران مضاعفی گرفتار آمده‌اند که اضطراب مهیب دوگانه‌ای را بر آنان تحمیل می‌کند: نگرانی برای حفظ حیات صرف (حیات برهنه) و نگرانی نسبت به چشم‌انداز معیشتی خویش در موقعیت حاضر و آتی.

روشن است که این توده‌های فرودست (مزدبگیر، بیکار، محذوف، طردشده و عمدتاً تحت ستم‌های چندگانه)، به‌رغم رنج‌ها و ستم‌هایی که متحمل می‌شوند (که لزوماً ماهیتی بی‌واسطه-اقتصادی ندارند)، اکثراً حامل دانش طبقاتی مدون و یا بینش انتقادی ضدسرمایه‌دارانه نیستند؛ حتی وضعیت خردکننده‌ی مضاعفی که اینک بر آنها تحمیل شده نیز به‌خودی‌خود به انکشاف چنین بینشی نزد آنان نمی‌انجامد. ولی در این حد می‌توان گفت که اکثر آنها دل‌خوشی هم از سیاست‌ها و رویه‌های مسلط ندارند؛ و درست از همین روست که همواره آماج ایدئولوژی‌های جریان‌ات پوپولیستی ارتجاعی بوده‌اند (و هستند). بنابراین، در شرایط ملتهد کنونی، به‌موازات تعمیق و گسترش ابعاد بحران، ناتوانی و ناکارآمدی محتمل دولت‌ها در مهار یا تخفیف پیامدهای بحران می‌تواند نقش محرکی را ایفا کند تا این بالقوه‌گی‌ها و قابلیت‌های فردی رشدیافته -در پیوند با نارضایتی‌های انباشته‌شده- در جهتی مخالف بازتولید نظم موجود سوق یابند (و نباید از یاد برد که تمامی شکست‌های پیشین ستم‌دیدگان در مسیر برپایی نظمی بدیل، اینک به میانجی تجمیع دانش انتقادی و تجارب تاریخی، خطوط راهنمای آنان برای برپایی پیکاری غنی‌تر و موثرتر خواهند بود). فرآیند شکل‌گیری این چرخش عمومی و ارتدادآمیز هم می‌تواند -همانند فرآیند انکشاف بحران اخیر- خصلتی دومینویی داشته باشد که با موجی از الهام‌گیری‌ها و تکثیر ایده‌ها و کنش‌های بدیل و تکثیر رویه‌های عملی حامل آموزش و توانمندسازی فردی و جمعی همراه است. در این صورت، کاتالیزور محتمل این فرآیند، ظهور رشته‌ای از تحرکات و اقدامات جمعی و سازمان‌یافته خواهد بود که قادر باشند در متن خودمحوری‌ها و ناکامی‌های صاحبان قدرت، در حوزه‌های معینی خشم و برانگیختگی عمومی را به‌طرز موثری سازمان دهند. نمی‌توان انکار کرد که تحرکاتی از این جنس هم اینک نیز در ابعاد محدودی (در

قالب برخی اعتصابات کارگری یا تلاش‌هایی در جهت خودگردانی محلات یا محیط‌های کار و دیگر اشکال همبستگی جمعی) رخ داده‌اند (و رخ می‌دهند). در نتیجه، سمت‌وسوی نهایی این وضعیت -همچون همیشه- تابع نحوه‌ی تغییر یا بازآرایی توازن نیروهاست: اینکه آیا دولت‌ها قادر می‌شوند با تغییراتی ضربتی و نامتعارف (و چه تغییراتی؟) اعتماد توده‌های فرودست و ناراضی و هراسان را جلب کنند تا بار دیگر مهار سیاسی جامعه را به دست بگیرند؟ آیا تشدید این وضعیت به عروج سیاسی پوپولیست‌های راست و راست افراطی می‌انجامد تا دولت‌ها و اصحاب سرمایه به سرعت خود را با آنها تطبیق داده (کمابیش مشابه تجربه‌ی تاریخی پیدایش فاشیسم و نازیسم) و بخشی از مهار سیاسی جامعه را به آنها بسپارند؟ یا اینکه فشارهای پراکنده‌ی نیروهای رادیکال و ضدسیستم هرچه بیشتر افزایش می‌یابد و از تجمیع و انسجام‌یابی و مفصل‌بندی آنها با خشم و سوژه‌گی رشدیافته‌ی توده‌ها افق‌های بدیلی برای سیاست پدیدار می‌شود. تاریخ هنوز هم پهنه‌ی گشوده‌ای به روی پراکسیس دگرگون‌ساز بشری است.

## جمع‌بندی

پیدایش بحران کرونا را نمی‌توانیم جدا از تاریخ رابطه‌ی استثماری سرمایه‌داری با طبیعت و موقعیت شکننده‌ی کنونی این رابطه تحلیل کنیم. هر تحلیل دیگری، بازنمایی تقلیل‌آمیز واقعیت است که خواه‌ناخواه به تقویت گرایش‌هایی می‌انجامد که بر غیرسیاسی کردن وضعیت اصرار می‌ورزند. بنابراین هرچه کرونا در پهنه‌ی مکانی-جغرافیایی با شتاب بیشتری گسترش می‌یابد، تلویحا اهمیت سویه‌ی زمانی-تاریخی خویش را خاطر نشان می‌سازد؛ اهمیت این مساله زمانی برجسته‌تر می‌شود که در نظر بیاوریم بحران کرونا از محدودیت‌های ظرفیت استثماری طبیعت (توسط نظم سرمایه‌دارانه) خبر می‌دهد و لذا وقوع آن صرفا سرآغاز بحران‌های مشابه بعدی است. پاندمی بیماری کرونا و بحران سلامت عمومی، که به‌میانجی رکود اقتصادی تا مرتبه‌ی «بحران» رسمیت یافته است، در امتداد بحران‌های خُرد و کلانِ مزمونی رخ داد که سرمایه‌داری در عصر زوال خویش به آنها مبتلا شده است. چرا که پیشروی تاریخی ظرف‌مندانه‌ی سرمایه‌داری توأمان حرکتی شتابان به سمت کران‌های وجودی آن نیز بوده است؛ کران‌هایی که بیرون از منطق سرمایه و توسط محدودیت‌های هستی‌شناختی انسان و طبیعت ترسیم می‌شوند. اما زوال سرمایه‌داری، توأمان فرآیند دگرذیسی درونی سرمایه‌داری است و لزوماً به‌معنای ظهور طلیعه‌ی سوسیالیسم نیست؛ خصوصا که مباشران سرمایه‌داری (به‌ویژه دولت‌های کنونی آن) دیرزمانی است که به حضور مزمین بحران‌ها خو کرده‌اند و سازوکارهای ویژه‌ای برای مدیریت آن (و حتی بهره‌برداری از آن) پرورش داده و در اختیار دارند. به‌بیان دیگر، سرمایه‌داری از امکاناتی برخوردار است که به‌هنگام وقوع بحران‌ها حدی از انعطاف‌پذیری بدان می‌بخشند و هزینه‌های مضاعف بحران را به جامعه منتقل می‌سازند. در موقعیت بحران کنونی، بنا به مجموع شرایط تاریخی، محتمل‌تر آن است که تحمیل دولتی راهکارهای ضربتی برای نجات



آنچه از اقتصاد سرمایه‌داری باقی مانده است، مستلزم بازپیکربندی جوامع در قالب یک نظم سیاسی اقتدارگرا و مبتنی بر کنترل فراگیر باشد (سرمشق چین اینک جذابیت و حتی مشروعیت ویژه‌ای یافته است)؛ نظمی که توامان با محدودیت‌های ناسیونالیستی اقتصاد سرمایه‌داری نیز سازگار است. با این حال، حرف آخر را دولت‌ها و مباحثان نظم موجود نمی‌زنند. برای انبوه ناهمگون فرودستان زمین، ارمغان پیشروی روزافزون سرمایه‌داری و تبدیل جوامع به «کارخانه‌ی اجتماعی» تنها انباشت ناکامی‌ها و رنج‌ها و نارضایتی‌ها نبوده است؛ بلکه آنان طی این فرآیند دردناک قابلیت‌های فردی و امکانات جمعی زیادی کسب کرده‌اند که توامان بالقوه‌گی مادی آنان برای دگرگون‌سازی این وضع و به‌دست‌گرفتن سرنوشت سیاسی خویش است. یا به تعبیر مارکس، «سطح رشد نیروهای مولده، از مناسبات اجتماعی تولید پیشی گرفته است». اینک، در متن شکاف عظیمی که با بحران کنونی سر باز کرده، زمینه‌ی تاریخی مهمی برای تحقق و همگرایی این سوژه‌گی‌های بالقوه فراهم آمده است؛ و شواهد انضمامی زیادی نیز حاکی از آنند که پراکسیس دگرگون‌ساز و رهایی‌بخش بشری امکان‌پذیر است. اگر قوه‌ی کار و طبیعت دو ارزش استفاده‌ی بنیادی برای دوام مناسبات سرمایه‌دارانه بوده‌اند، اینک که طبیعت در قالب این پاندمی فلج‌کننده بار دیگر (به‌موازات تغییرات اقلیمی) سر به طغیان برداشته است، طغیان انسان‌ها و همبستگی آن با طغیان طبیعت می‌تواند سرمایه‌داری نیمه‌جان را به گذشته‌ی تاریخی بسپارد و فصل نوینی در تاریخ بشر و طبیعت بگشاید.

ا.ح. - ۱۲ فروردین ۱۳۹۹

\* \* \*